

سازمان ارتش و اصلاحات ساسانیان

اسواران

جامعه‌ی ساسانی به طور کلی تقسیم می‌شد به *ارتشتاران* یا جنگاوران، دبیران، روحانیان، و توده‌ی مردم¹. در میان جنگاوران، سوارمنظام نخبه یا «اسواران» بودند که منزلت والایی داشتند. به نظر می‌رسد هر یگان اسواران درفش (پرچم) ویژه‌ی خود را داشت. عضویت در این یگان‌ها و دستیابی به دیگر مقام‌های مهم به طور عمومی مخصوص افرادی از نسل آریایی بود. اینها شامل سه گروه کلی بودند:

نخستین گروه، اعضای هفت خانواده‌ی برتر ایران را در بر می‌گرفت که خاندان ساسان نخستین آنها بود. شش خانواده‌ی دیگر ریشه‌ی اشکانی داشتند و عبارت بودند از: اسپهبد-پهلوی² (در منطقه‌ی گرگان در شمال ایران)، قارن-پهلوی (در شیراز)، سورن-پهلوی (در سیستان، در جنوب شرق ایران)، اسپندیاد³ (در منطقه‌ی نهاوند، نزدیک کردستان)، مهران (در ری، نزدیک تهران امروزی)، و گیو.

گروه دوم تشکیل می‌شد از *آزادگان* یا اشراف برتر. منابع یونانی آنان را با «آزادها» اشتباه کرده‌اند ولی آزادگان نوادگان خاندان‌های اصلی آریایی بودند که از زمان مادها یا پیشتر در خاور نزدیک ساکن شده بودند. نسل آنان را می‌توان تا اشراف *آزاده* در زمان هخامنشیان ردگیری کرد. *آزادگان* بودند که هسته‌ی اصلی اسواران را شکل می‌دادند. گروه سوم نتیجه‌ی مستقیم اصلاحات خسرو یکم⁴ بود که به اشراف فروتر یا *دهگانان*⁵ اجازه می‌داد که وارد رسته‌ی اسواران شوند.



پایه‌ی تخت شاهی به شکل شیردال⁶ (موزه‌ی لوور، پاریس)

¹ اصطلاح‌های ساسانی مربوط برای روحانیان و مردم عبارتند از: آتوربانان (Atorbanan) یا آذربانان به معنای نگهبانان آتش. و واستریوشان (Vasteryoshan)

² Aspahbad-Pahlav سلسله‌ی سپاسلامی زیاریان یا آل زیار (وشمگیر، مرداویدج و قابوس، سازنده‌ی گنبد کاووس) از بازماندگان خاندان اسپهبد بودند. اشکانیان یا پارتیان در اصل پرتوه (parthava) خوانده می‌شدند. بعدها «ر» به «ل» تبدیل شد و پرتو به صورت پهلوی (pahlav) درآمد. صفت نسبی آنان «پهلوی» بود. زبان پارسی میانه (زمان اشکانیان و ساسانیان) به نام پهلوی خوانده می‌شود. پهلوان نیز از همین ریشه است.

³ Spandiyadh اسفندیار

⁴ مشهورترین و از بزرگترین شاهان ساسانی معروف به انوشیروان (انوشه‌روان به معنای دارای روان پاینده و بی‌مرگ)

⁵ دهگان به معنای بزرگ ده و مالک ده بود. در دوران بعد از اسلام به صورت دهقان درآمد. امروزه به اشتباه به کشاورز و روستایی گفته می‌شود. دهگانان در حفظ و انتقال میراث فرهنگی ایران پیش از اسلام و نیز پای‌گیری سلسله‌های ایرانی بعدی نقش فراوانی داشتند. فردوسی در شاهنامه بیشتر وقت‌ها از «داننده دهقان پیر» یاد می‌کند. گویا فردوسی خود نیز از دهگانان توس بوده است.

⁶ griffin موجودی افسانه‌ای با تن شیر و سر و بال و پنجه‌ی دال (عقاب)

مشهورترین گروه اسواران، «ژایدان»⁷ (بی‌مرگان) بودند که شمارشان ده هزار نفر بود و رهبری‌شان با فرماندهی بود که عنوان «ورث‌گ-نیگان خودای»⁸ را داشت. یگان ژایدان از روزهای اول ساسانیان حضور داشت و تقلید مستقیمی بود از یگان مشابهی در زمان هخامنشیان [به نام «سپاه جاویدان»] که برای داریوش بزرگ می‌جنگید. بسیار احتمال دارد که یونیفورم و درجه‌های این یگان نیز بازتابی از سنت هخامنشی باشد. وظیفه‌ی این یگان، به عنوان بخشی از نیروهای اسواران، جلوگیری از بروز هر نوع رخنه‌ای در سپاه بود و اغلب به صورت نیروی ذخیره نگه داشته و تنها در مرحله‌های حیاتی وارد نبرد می‌شد.

یک یگان بامنزلت دیگر اسواران، محافظان شاهی یا «پشتیگیان»⁹ بود که فرماندهی آنان را «پشتیگیان سالار» بر عهده داشت. یگان پشتیگیان به احتمالی دارای هزار نفر بود. در زمان صلح، پشتیگیانان به عنوان هنگ محافظان شاهی در پایتخت یعنی تیسفون ساکن بودند. گروهی از سوارنظام که در زمان نبرد با نشان دادن شجاعت، نقش خودشان را به طور ویژه‌ای برجسته می‌کردند «گیان اوسپار»¹⁰ (آنان که جان‌شان را قربانی می‌کنند) نام داشتند که در زبان محاوره «پشمرگه»¹¹ نیز گفته می‌شدند.

در زمان پادشاهی خسرو دوم¹² (فرمانروا بین ۵۹۰ و ۶۲۸ م.) تعداد دیگری از یگان‌های بامنزلت اسواران پدید آمده بود. دو تای آنان «خسروگان»¹³ (مخصوصاً خسرو) و «پیروزان»¹⁴ (کسانی که پیروزند) نام داشتند. گویا این دو یگان‌هایی از محافظان شاهی بودند. روایت جالب توجهی در کتاب وقایع خوزستان بیان می‌کند که در زمان محاصره و فتح شهر در عا¹⁵ به سال ۶۰۴ م. خسرو دوم از یک تله‌ی مرگبار نجات یافت که عبارت بود از حلقه‌ی داری که یکی از محافظان نخبه‌اش به نام مشکان آن را برید. مشکان به احتمال زیاد عضوی از خسروگان یا پیروزان بوده است. از این دو یگان، دوباره در جنگ‌های ۶۰۳ تا ۶۲۸ م. یاد شده است وقتی که خسرو دوم خسروگان و پیروزان را به سوی سردار «شهریلکان»¹⁶ در آلبانیای قفقاز (جمهوری آذربایجان امروزی) فرستاد. یک یگان بامنزلت دیگر همعصر خسرو دوم، اسپاه (ارتش) بزرگی بود مرکب از پنجاه هزار نفر از اسواران به نام «خشت‌داران زرین»¹⁷ که سردار «فرخان شهربراز»¹⁸ به پشتیانی همکارش سردار شاهین فرستاد. (ن.ک. 26-315.2, Theoph. AM 6117)

به نظر می‌رسد افسرانی که شاخه‌های دیگر ارتش را رهبری می‌کردند ممکن بود خودشان عضوی از سوارنظام نخبه باشند. نیروهای پیاده‌نظامی که به یمن حمله کردند به فرماندهی افسر اسواری به نام «وهرز»¹⁹ جنگیدند.

⁷ Zhayedan (پهلوی): جاویدان

⁸ Varthragh-Nighan Khvadhay

⁹ Pushtighban (پهلوی): پشتبان

¹⁰ Gyan-avspar (پهلوی): جان سپار

¹¹ Peshmerga (پهلوی): پیشمرگ

¹² پسر هرمزد و نوهی خسرو اول. وی بیشتر به پرویز (به معنای همیشه پیروز) مشهور است.

¹³ Khosrowgetae

¹⁴ Piroozetae

¹⁵ Dara یا Daraa شهری در سوریه نزدیک مرز اردن

¹⁶ Shahraplakan

¹⁷ خشت (در انگلیسی spear) نیزه‌ی پیاده‌نظام است که از نیزه (در انگلیسی lance)، سلاح سوارنظام، کوتاه‌تر است. در پارسی هخامنشی این سلاح «ارشتی» (arshti) و این یگان «ارشتی-بره» (arshti-bara) گفته می‌شد. ارشتی در پارسی نو به صورت خشت درآمده است. با تشکر از دکتر محمد حیدری ملایری برای یادآوری ارتباط این دو واژه. فردوسی توسی گوید: همی بود رستم میان دو صف ----- گرفته یکی خشت زرین به کف

¹⁸ Farrokhan Shahrbaraz براز شکل قدیمی گراز است و شهربراز یعنی «گراز کشور». گراز نماد بهرام (فرشته‌ی جنگ و پیروزی) بود.

¹⁹ Vahriz. وهرز پسر به آفرید پسر ساسان. سردار خسرو یکم انوشیروان. شاید شکل دیگری از وهرز (بهرز) باشد.